

حدود آموزش عمومی

دکتر عیسی صدیق
استاد دانشگاه

قبول از ورود بمطلب و تعریف آموزش عمومی باید تذکر دهیم که آموزش عمومی یا چنانکه در افواه معمول و متداول است تعلیمات عمومی يك اصطلاح قدیمی نیست و نظری بتاریخ فرهنگ در ایران و مغرب زمین این نکته را مسلم میسازد که در کتب فرهنگی صد و هشتاد سال قبل هیچ کشوری این اصطلاح دیده نمیشود. کلمه آموزش عمومی وقتی بوجود آمد که در مغرب زمین صحبت از دموکراسی شد و حکومت مردم بر مردم بمرو زمان تحقق پیدا کرد. در اروپای غربی دموکراسی با انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ بوجود آمد که مقارن بود با آغاز قرن سیزدهم هجری قمری و سلطنت آقا محمد خان قاجار. در تاریخ مذکور تنی چند از رهبران انقلاب فرانسه در نطق های خود در مجالس ملی آن کشور نخستین بار اصطلاح آموزش عمومی یا تعلیمات عمومی Instruction Publique را بکار بردند و اجرای آنرا از حکومت انقلابی خواستار شدند.

آموزش عمومی یعنی تعلیماتی که وسایل آن بخرج مردم برای عموم افراد ملت فراهم شود. چون وجوه عمومی و درآمد ها و مالیاتها را دولت جمع آوری و خرج میکند و دولت در هر دموکراسی از طرف مجالس مقننه یعنی نمایندگان ملت تضمین میشود پس دولت باید وسایل تعلیمات عمومی را برای همگی مهیا و آماده سازد.

علت اینکه آموزش عمومی همزمان با دموکراسی پدید آمد اینست که در حکومت ملی هر فرد باید از روی فهم و اختیار نه از روی تبعید و اجبار و وظایف خود را انجام دهد و از جمله در کارهای حکومت شرکت جوید و با آن معاضدت و یاری کند و انجام وظایف مذکور مستلزم اینست که هر فرد بوسیله تعلیم و تربیت برای آن منظور آماده شود.

قبل از ایجاد دموکراسی در مغرب زمین هیچگاه دولتی در صدد نبود که چشم و گوش مردم را باز کند و آنان را بحقوق و وظایف خویش آشنا سازد. دول مستبد قبل از انقلاب ۱۷۸۹ نه فقط به آموزش عمومی علاقه نداشتند بلکه با مفهوم آن هم مخالف بودند.

اکنون باید دید منظور از آموزش عمومی چیست و شمه مختصری از تاریخچه آنرا

ذکر کرد تا بتوان حدود آنرا مشخص و معین نمود. بطور کلی منظور از تعلیمات عمومی اینست که تمام افراد وظایف قانونی خود را بشناسند و منافع واقعی خود را تشخیص دهند و موجبات سعادت و نیک بختی خویش را فراهم سازند. نخستین دانشمندی که منظور از تعلیمات عمومی را بیان و تشریح کرد کندرسه Condorcet فرانسوی بود که در مجلس انقلابی فرانسه عضویت داشت و در گزارشی که به مجلس مذکور موسوم به *Assemblée Législative* یعنی مجلس قانون گذار در آوریل ۱۷۹۲ تقدیم کرد نوشت که آموزش عمومی باید بتمام افراد ملت وسیله دهد تا احتیاجات خود را رفع و سعادت خویش را تأمین کنند و بحقوق خویش پی ببرند و از آن بهره برگیرند و وظایف خود را بشناسند و بدان عمل کنند.

این آموزش عمومی که اصطلاحش در اوایل قرن هیجدهم میلادی وضع و تعریف شد از اوایل قرن نوزدهم میلادی در اروپا و آمریکا بکار بسته شد و بتدریج توسعه پیدا کرد و بطور کلی میتوان گفت که در اروپای غربی از ۱۸۷۰ بیعنا اجباری گردید.

در ایران تا ۱۲۶۸ هجری قمری که مطابق است بانیمه قرن نوزدهم میلادی دولت اساسا در امر تعلیم و تربیت مداخله نداشت. در آن سال بود که بهمت میرزا آقایی خان امیر کبیر مدرسه دارالفنون تاسیس شد تا برای کشور افسر و مهندس و پزشک تربیت کند و در آغاز کار یک بخش مقدماتی در آن مدرسه بوجود آمد تا شاگردان را برای تحصیلات عالی و تخصصی آماده سازد. بعد از تاسیس دارالفنون در سلطنت ناصرالدین شاه سه مدرسه نظامی در تهران و تبریز و اصفهان دائر شد. در سلطنت مظفرالدین شاه علاوه بر تاسیس مدرسه علوم سیاسی از طرف وزارت خارجه چند مدرسه ملی ایجاد گردید که بوسیله جمع آوری اعانه و استمداد از رجال و توانگران به بعضی از آنها مختصر کمکی شد ولی دولت خرجی برای آنها نمیکرد.

موضوع آموزش عمومی فقط از بدو حکومت مشروطه یعنی از ۱۳۲۴ قمری مطابق با ۱۲۸۵ شمسی مطرح شد ولی در آن موقع که ممالک خارجی در امور مملکت ما مداخله میکردند و جدال آزادیخواهان با محمد علی شاه در جریان بود اقدامی نسبت بآموزش عمومی بعمل نیامد. پس از خلع محمد علی شاه در ۱۲۸۷ اصطلاح تعلیمات عمومی نخستین بار در دوره دوم قانون گذاری عنوان شد. در قانون اداری فرهنگ مصوب شهریور ۱۲۸۹ در ماده چهارم یکی از مهمترین ادارات وزارت فرهنگ را اداره تعلیم عمومی نامیده و وظائف آنرا معین نموده است.

در ۱۲۹۰ نیز قانون اساسی فرهنگ بتصویب رسید که آموزش عمومی و فرهنگ کشور را پی ریزی کرد. گرچه قسمت عمده این قانون مدتها اجرا نشد لیکن دولتهای پیشمار که هر یک دوسه ماهی بر سر کار بودند سعی کردند در حدود امکان و مقتضیات زمان قانون مذکور را رعایت کنند. بموجب ماده سوم قانون مذکور تعلیمات ابتدائی برای عموم ایرانیان اجباری است و بموجب ماده ۲۲ و ۲۳ مخارج دبستانها در شهرها و دهات باید بمعهد دولت باشد. در ماده ۲۵ قید گردیده که مدارس مجانی برای تمتع اشخاص بی بضاعت است و مدارس متوسطه و عالی باید غیر مجانی باشد.

در تاریخچه که قانون اساسی فرهنگ وضع شد یعنی ۵۲ سال پیش در تهران ۱۲۳

دبستان با ده هزار شاگرد وجود داشت و در همین حدود نیز در بقیه شهرهای کشور موجود بود بطوری که در تمام مملکت در حدود ۲۴۰ دبستان جدید دایر بود و بیست هزار دانش آموز در آنها به تحصیل اشتغال داشتند. مدارس مذکور ملی بود و از وزارت فرهنگ مختصر اعانه‌ای می‌گرفتند. در همان سال ۱۲۹۰ شمسی در زمان وزارت حکیم‌الملک نخستین گام برای شروع با آموزش عمومی برداشته شد و اولین دبستانهای دولتی تأسیس گردید.

در قانونی که بتصویب رسید جمعا تأسیس نه باب دبستان شش کلاسه در پنج شهر تهران و تبریز و مشهد و شیراز و کرمان منظور و قید شد که نصف شاگردان هر یک از مدارس مذکور باید مجانی باشند و نصف دیگر غیر مجانی.

از ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۷ شمسی که جنگ جهانی اول مشتمل بود و میهن ما علی‌رغم بی‌طرفی میدان کارزار شد تمام فکر زمامداران متوجه حفظ کشور بود و ممکن نبود توجهی به آموزش عمومی معطوف دارند. در ۱۲۹۷ شمسی در زمان سدارت و ثوق الدوله و وزارت فرهنگ نصیر الدوله بدر چهل باب دبستان مجانی چهار کلاسه و هشت باب دبیرستان غیر مجانی باشش کلاس ابتدائی و یکی دو کلاس متوسطه در تهران توسط دولت تأسیس شد و در حدود همین عده نیز در شهرستانها ایجاد گردید چنانکه خود بنده در ۱۲۹۸ که ریاست فرهنگ گیلان را بعهده داشتم هفت باب دبستان مجانی در رشت و انزلی (که بعداً به بندر پهلوی موسوم شد) و لاهیجان و لنگرود ورود سرو قومن و دو باب دبیرستان غیر مجانی در رشت و انزلی تأسیس نمودم.

پس از کودتای ۱۲۹۹ و ظهور مردم‌مقدری چون سردار سپه در کارهایات و در کشور امنیت برقرار شد و شماره مدارس رو با افزایش گذاشت معذک تا ۱۳۰۴ عده دبستان از ۶۴۸ و شماره شاگردان آنها از ۵۵ هزار نفر تجاوز نکرد. پس از تأسیس سلسله پهلوی در آذرماه ۱۳۰۴ آموزش عمومی توسعه یافت و از فروردین ۱۳۱۲ بموجب قانون کلیه دبستان های دولتی در سراسر کشور مجانی شد.

در ۱۳۲۰ که رضاشاه کبیر خاک و وطن را ترک فرمود شماره دبستانها به ۲۰۳۳۶ و شاگردان آنها به ۲۸۷ هزار رسیده بود. اشغال ایران در جنگ جهانی دوم باعث توقف کلیه امور عمرانی شد. با این همه در ۱۳۲۲ در بجهوجه جنگ قانون تعلیمات اجباری بتصویب رسید که بموجب آن در ظرف ده سال در تمام کشور آموزش عمومی می‌بایست اجباری شود لیکن وجود نیروهای بیگانه در ایران تا ۱۳۲۵ و بحران نفت و ملی شدن آن تا ۱۳۳۰ نگذاشت اقدام جدی و سریع نسبت با اجرای قانون مذکور صورت گیرد.

از قیام ۱۳۳۲ باین طرف آموزش عمومی و بطور کلی فرهنگ پیوسته بعدی در حال توسعه بوده که اهمیت آنرا فقط با مقایسه ارقام می‌توان دریافت.

در ۱۳۳۱ بودجه کل فرهنگ ۱۰۶۰۰ میلیون ریال بود و اکنون ۱۰۰۳۲۰ میلیون ریال است در ۱۳۳۱ در تمام کشور ۵۰۴۰۰ باب دبستان با ۶۵۰ هزار شاگرد وجود داشت و اکنون در ۱۲۰۵۰۰ باب دبستان ۱۰۷۲۰۰۰۰ شاگرد به تحصیل مشغولند یعنی در ظرف ده سال بودجه فرهنگ ۶۰۰ درصد و عده دبستان و شاگردان آنها ۲۵۰ درصد شده است.

اکنون که شمه‌ای از تاریخچه پیدایش و توسعه تعلیمات عمومی مذکور افتاد باید دید حدود آموزش عمومی چه باید باشد مبادرت دیگر چند سال باید طول بکشد و طفل چه معلوماتی بیاموزد و میزان این معلومات چه اندازه باشد.

بطوری که در آغاز این گفتار ممد کرشدم آموزش عمومی تعلیماتی است که دولت باید وسایل آنرا برای همه مردم فراهم کند. در این خصوص ماده ۵۴ قانون اساسی فرهنگ، صوب ۱۲۹۰ شمسی حدود را معین کرده و گفته است که هر کس باید اطفال خود را از هفت سالگی تحصیل و آرد و هر کس باید معلوماتی را که دولت برای درجه ابتدائی معین کرده تحصیل کند. بنا بر این آموزش عمومی در ایران معادل با تحصیلات ابتدائی است که قانون آنرا برای همه اجباری کرده است.

ماده دوم قانون تعلیمات اجباری مصوب ۱۳۲۲ دوره تعلیمات ابتدائی اجباری را شش سال معین کرده لیکن اجازه داده است که در پنج سال اول که وسایل کافی مهیا نیست کلاسهای پنجم و ششم اختیاری باشد نه اجباری.

بنا بر این آموزش عمومی از هفت سالگی آغاز میشود و در سال خورشیدی که کودک بسن هفت میرسد وی را در دبستان می‌پذیرند. چون دوره تعلیمات ابتدائی اجباری شش سال است پس کودک باید تا ۱۳ سالگی تحصیل بپردازد. باین ترتیب در مملکت ما حدود آموزش عمومی از لحاظ سن از هفت تا سیزده سالگی است.

از لحاظ مقدار معلومات حدود آموزش عمومی بموجب قانون شورای عالی فرهنگ و صوب اسفند ۱۳۰۰ توسط شورای مذکور در برنامه تحصیلات ابتدائی معین میشود و بسته است باوضاع واحوال کشور و برور زمان تغییر میکند زیرا دنیا دائما در حال تطور و تحول است و ایران هم بحکم لزوم باید با تغییرات دنیا همگام باشد.

در اوایل قرن نوزدهم میلادی که در اروپای غربی آموزش عمومی عملا آغاز شد چراغ برقی وجود نداشت - در شهرها برای آب لوله کشی نشده بود - تلفون موجود نبود - امواج هرگز کشف نشده بود و رادیو و تلویزیون را اختراع نکرده بودند - راه آهن عمومیت پیدا نکرده بود - اتوبوس وجود نداشت ... در این صورت برنامه آموزش عمومی عبارت بود از خواندن و نوشتن و حساب و در ضمن همین برنامه تعلیمات دینی و مدنی و تاریخ و جغرافیا بطور مختصر آموخته میشد.

بتدریج که اکتشافات صورت گرفت و صنایع بوجود آمد و گسترش یافت وسایل زندگی فراهم و فراوان و آسان شد - ماشین‌هایی اختراع کردند که کار دست و بدن را انجام داد و از زحمات و مشقات انسان کاست مانند ماشین دروگری در ۱۸۳۴ و تلگراف در ۱۸۳۷ و ماشین خیاطی در ۱۸۴۶ و استوانه چاپی در ۱۸۴۷ و چراغ نفت سوز در ۱۸۵۳ و ماشین تحریر در ۱۸۶۸ و تلفون در ۱۸۷۶ و چراغ برقی در ۱۸۷۹ ... همین‌طور در زمین‌شناسی و هیئت و نجوم و زیست‌شناسی و وظایف اعضا کشفیاتی بوقوع پیوست که باعث پیدایش داروهای جدید و تکمیل افزارهای جراحی و ساختن مایه‌های ضد کزاز و هاری و دیفتری گردید و جلوگیری از امراض و حفظ سلامت از آفات را آسان نمود ...

در نتیجه این‌گونه اکتشافات و اختراعات امروز آموزش عمومی علاوه بر برنامه

سابق باید شمه مختصری از علوم طبیعی و فیزیک و شیمی و بهداشت را که مبنی بر علوم مذکور است. منظور دارد و هر فردی را بعد اقل این معلومات آشنا سازد تا آن فرد قادر شود در محیط کنونی زندگی کند و از وسایل جدید استفاده نماید و در معرض خطر قرار نگیرد و سالم و سعادت مند باشد.

از مواد برنامه آموزش عمومی آنچه برای ما اهمیت فوق العاده دارد تعلیمات مدنی است که در فهماندن و آموختن آن باید نهایت جدیت را بکاربرد زیرا مملکت ما در طی تاریخ طولانی خود با حکومت فردی سروکار داشته و مردم در امر حکومت شرکت نداشته اند و حقوق خود را که در قانون اساسی معین گردیده نمی شناسند و از معنی آزادی و مسئولیت و تکلیف بی خبرند و از سازمانهایی که برای تأمین آسایش و رفاه آنان ایجاد گردیده اطلاعی ندارند و باید آنها را باین حقایق آگاه ساخت.

فراهم کردن دستگاہی که بتواند آموزش عمومی را به تفصیلی که عرض شد تأمین کند بستگی بوضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی هر کشور دارد.

در ایران وضع سیاسی نسبت بتوسعه آموزش عمومی کاملاً مساعد است. ثبات و امنیتی که در سرزمین ما با داشتن رژیم سلطنت مشروطه برقرار است - مآل اندیشی شخص اول مملکت و علاقه مفرطی که به بسط فرهنگ دارند زمینہ را از هر حیث فراهم ساخته و فقط مرور زمان لازم است تا تعلیمات عمومی همه نقاط کشور را فراگیرد.

از لحاظ اجتماعی دین اسلام دانش آموختن را بر مردم وزن واجب شمرده و مردم ایران فطرتاً نهایت اشتیاق را به تحصیل دارند بطوریکه در اغلب موارد احتیاج به مجبور کردن اولیای اطفال نیست بلکه بمحض باز شدن دبستان از هر سو کودکان بدان روی میاورند و مدییران مدارس ناگزیرند زیاد تر از فضای هر کلاس شاگرد بپذیرند.

تنها عامل محدود کننده آموزش عمومی در ایران عامل اقتصادی است. باینکه در حال حاضر از ۵۲ هزار میلیون ریال بودجه کشور ده هزار و سیصد و بیست میلیون ریال یعنی در حدود بیست درصد از بودجه جاری صرف فرهنگ میشود باز در حدود چهل درصد از اطفالی که سنشان بین ۱۳ و ۷ است وسیله تحصیل ندارند.

پس توسعه تعلیمات عمومی منوط است بتوسعه اقتصادی کشور و این توسعه بتدریج حاصل میشود. گسترش فلاح و ازدیاد محصول، استخراج منابع زیرزمینی و پیدا کردن بازار فروش - تأسیس کارخانه های تولیدی - بهبود راهها و تکثیر وسایل حمل و نقل و نظیر اینها وقت لازم دارد و نمیتوان یک مرتبه این امور را انجام داد والا هر چه روی میدهد و کارها فلج میشود. بطور مثال اگر فرضاً قرار شود در یک شب عده او تو مو بیل های تهران را دو برابر کنند آیا عبور و مرور از خیابانها امکان پذیر خواهد بود؟ آیا راننده و مکانیک بعد کافی پیدا خواهد شد؟ آیا گاراژ و وسایل یدکی و تعمیر گاه بدست خواهد آمد؟

در کشورهای دیگر جهان هم حدود آموزش عمومی بستگی بوضع اقتصادی آنها داشته و آموزش عمومی همگام با توسعه اقتصادی بوده و بتدریج گسترش یافته تا بصورت اجباری درآمده است. اگر مثلاً مسایه شمالی خود را در نظر بگیریم ملاحظه میشود که در روسیه اصلی قبل از انقلاب بیش از نصف جمعیت آن با سواد بودند و از ۱۹۱۷ که سال انقلاب بود آموزش

عمومی بطور بی سابقه توسعه یافت تا در ۱۹۲۸ اجباری گردید. در آن سال هم سن اجباری را از ۱۱ تا ۸ قراردادند یعنی دوره تحصیلات اجباری را چهار سال معین کردند و البته مواد برنامه بسیار ساده و مختصر بود. بتدریج که وضع جماهیر شوروی روبه بهبود رفت دولت توانست از ۱۹۵۱ یعنی ۳۴ سال پس از انقلاب و مجاهدت مستمر سن تعلیمات اجباری را از ۷ تا ۱۶ سالگی معین کند ولی تا با امروز نتوانسته است این قانون را در همه جامخصوصا در دهات اجرا نماید.

همین طور در انگلستان آموزش عمومی از ۱۷۹۷ شروع شد و پس از ۹۰ سال بموجب قانون از ۱۸۸۰ تعلیمات عمومی تا یازده سالگی اجباری شد و بیست سال بعد سن تعلیم اجباری را به ۱۲ بالا بردند و هجده سال بعد یعنی در ۱۹۱۸ سن مذکور را به ۱۴ رساندند و بالاخره در ۱۹۴۴ آن را به ۱۵ سالگی ارتقا دادند.

در فرانسه چنانکه قبلا مذکور افتاد از آغاز قرن نوزدهم آموزش عمومی شروع شد و بتدریج از ۱۸۳۳ توسعه پیدا کرد و پس از نیم قرن از ۱۸۸۲ بموجب قانون تا ۱۳ سالگی اجباری گردید و نیم قرن بعد در ۱۹۳۶ سن تعلیم اجباری را تا ۱۴ بالا بردند و از ۱۹۵۹ کسانی که وارد دبستان شده اند باید تا ۱۶ سالگی با آموزش عمومی بپردازند. در ممالک متحده امریکای شمالی که ثروتمندترین کشور جهان است از اواسط قرن نوزدهم بمرور زمان و بتدریج آموزش عمومی در نقاط مختلف آن کشور پهناور اجباری شد و اکنون در ایالات پنجاه گانه امریکا بر حسب بنیه اقتصادی هر یک از آنها سن تعلیم عمومی اجباری متفاوت است.

در بعضی از ایالات سن مذکور ۱۶ و در بعضی دیگر ۱۷ و در برخی دیگر ۱۸ است.

بنابر این نمیتوان برخلاف طبیعت و یک باره و دفعة واحده بنیه اقتصادی مملکت را بحدی قوی ساخت که فوراً آموزش را بجدا کثیر در سراسر کشور جلو برد و قانون آموزش اجباری را در مدت بسیار کوتاه اجرا نمود بفرموده سنائی:

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
معدالک با فکر بدیع شاهنشاه و صدور فرمان تاسیس سپاه دانش که در ششم بهمن ۱۳۴۱ بتصویب ملت رسید وسیله موثر و سریعی برای توسعه تعلیمات عمومی در روستاها فراهم شد که مایه سپاسگزاری و امیدواری است و با تقویتی که از هر سواز این سپاه میشود یقین حاصل است که از این پس هر سال در چند هزار دهکده کشاورزان و دهقانان ما از نعمت سواد بهره مند خواهند شد و باین ترتیب با سرعت بی نظیری کشور ما برای اجرای تعلیمات اجباری آماده خواهد گشت.

اگر تمام این گفتار را بخواهم در دو سطر خلاصه کنم باید عرض کنم که حدود آموزش عمومی بستگی بزمان دارد و در هر کشور و هر عصر مطابق مقتضیات آن کشور و آن عصر معین میشود و نمیتوان برای تمام ممالک و تمام اعصار بطور مشخص و صریح آن حدود را معین کرد و فقط میتوان گفت که آموزش عمومی باید با اندازه ای باشد که هر فرد را آشنا بحقوق و وظایف خویش سازد بطوری که منافع واقعی عموم را تشخیص دهد و موجبات سعادت و آسایش خود و جامعه را فراهم نماید.